

Submit Date: 09 November 2025

Revise Date: 27 March 2026

Accept Date: 05 April 2026

Initial Publish: 19 April 2026

Final Publish: 20 February 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Differentiated Juvenile Proceedings: Transition from Traditional Criminal Justice to Protective Justice

Zeinab Forouzeshnia¹, Ebrahim Rajabi Taj Amir^{*2}, Amir Ahmadi³

1. Department of Criminology and Criminal Law, Sav.C., Islamic Azad University, Saveh, Iran

2. Associate Professor, Department of Criminology and Criminal Law, Amin University of Management Sciences, Tehran, Iran

3. Associate Professor, Department of Law, Payame Noor University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: e.rajabi.t@gmail.com

ABSTRACT

Recent developments in criminal law theory demonstrate a gradual shift from punitive, offense-centered approaches toward protective and differentiated models in dealing with children and adolescents in conflict with the law. Traditional criminal justice systems primarily focused on the offense and the imposition of punishment, often disregarding the developmental, psychological, and social differences between juveniles and adults. Such an approach frequently failed to achieve rehabilitative goals and, in some cases, intensified labeling effects and recidivism among young offenders. In contrast, protective justice is grounded in the principle of the best interests of the child, individualized responses, and restorative mechanisms that seek to balance accountability with support. This study adopts a descriptive-analytical method, drawing upon criminological, victimological, and human rights foundations, to examine the transition from traditional criminal justice to protective justice within the Iranian legal system. It analyzes differentiated juvenile proceedings as the primary instrument for achieving child-centered justice. The findings indicate that recent legislative reforms have taken significant steps toward specialization in adjudication, strengthening social support mechanisms, and promoting preventive strategies. Nevertheless, the full realization of protective justice requires institutional transformation and a broader cultural shift toward developmental sensitivity and rehabilitative values.

Keywords: *Differentiated proceedings, Protective justice, Traditional criminal justice, Juveniles, Child-centered criminal policy*

How to cite: Forouzeshnia, Z., Taj Amir, E. R., & Ahmadi, A. (2026). Differentiated Juvenile Proceedings: Transition from Traditional Criminal Justice to Protective Justice. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(6), 1-16.



تاریخ ارسال: ۱۸ آبان ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۷ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۶ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۳۰ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

دادرسی افتراقی اطفال و نوجوانان؛ گذار از عدالت کیفری سنتی به عدالت حمایتی

زینب فروزش نیا^۱، ابراهیم رجیبی تاج امیر^۲، امیر احمدی^۳

۱. گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران

۲. دانشیار، گروه حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه جامع علوم مدیریت امین، تهران، ایران

۳. دانشیار، گروه حقوق دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: e.rajabi.t@gmail.com

چکیده

تحولات اندیشه‌های حقوق کیفری در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که نظام‌های عدالت کیفری به تدریج از رویکرد سنتی و مجازات‌محور در قبال اطفال و نوجوانان فاصله گرفته و به سوی الگوی حمایتی و افتراقی حرکت کرده‌اند. عدالت کیفری سنتی با تمرکز بر جرم و اعمال کیفر، تفاوت‌های رشدی، روانی و اجتماعی کودکان را نادیده می‌گرفت و آنان را در فرآیندی قرار می‌داد که اساساً برای بزرگسالان طراحی شده بود. این وضعیت نه تنها کارکرد اصلاحی نداشت، بلکه در مواردی موجب تشدید برجسب‌زنی و تکرار بزهکاری می‌شد. در مقابل، عدالت حمایتی با پذیرش اصل مصلحت‌عالیه کودک، فردی‌سازی پاسخ کیفری و بهره‌گیری از سازوکارهای ترمیمی، تلاش می‌کند میان مسئولیت‌پذیری و حمایت تعادل برقرار سازد. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با اتکا به مبانی نظری جرم‌شناسی، بزه‌دیده‌شناسی و حقوق بشر، به بررسی گذار از عدالت کیفری سنتی به عدالت حمایتی در نظام حقوقی ایران می‌پردازد و جایگاه دادرسی افتراقی را به عنوان مهم‌ترین ابزار تحقق عدالت کودک‌محور تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اصلاحات تقنینی اخیر گامی مهم در جهت تخصصی‌سازی رسیدگی، تقویت حمایت اجتماعی و توسعه رویکردهای پیشگیرانه برداشته است، هرچند تحقق کامل عدالت حمایتی مستلزم تحول نهادی و تغییر نگرش‌های فرهنگی است.

کلیدواژگان: دادرسی افتراقی، عدالت حمایتی، عدالت کیفری سنتی، اطفال و نوجوانان، سیاست جنایی کودک‌محور

تحولات اندیشه‌های حقوق کیفری در سده‌های اخیر نشان می‌دهد که نگرش نظام‌های عدالت کیفری نسبت به بزهکاری اطفال و نوجوانان دچار دگرگونی بنیادین شده است. در الگوی کلاسیک عدالت کیفری، جرم به عنوان نقض نظم عمومی تلقی می‌شد و تمرکز اصلی نظام عدالت بر مجازات مرتکب و حفظ اقتدار قانون قرار داشت؛ در چنین چارچوبی، تفاوتی اساسی میان بزرگسال و کودک بزهکار دیده نمی‌شد و پاسخ کیفری عمدتاً ماهیتی تنبیهی و یکسان داشت. نظریه‌پردازان عدالت کیفری کلاسیک با تأکید بر اصل مسئولیت فردی، مجازات را ابزار ضروری حفظ نظم اجتماعی می‌دانستند و کمتر به ویژگی‌های روان‌شناختی یا اجتماعی مرتکب توجه می‌کردند (Packer, 1968). این نگرش که بعدها در قالب «مدل کنترل جرم» تبیین شد، بر کارآمدی سرکوب کیفری و سرعت واکنش قضایی تأکید داشت و هدف اصلی آن کاهش جرم از طریق اعمال اقتدار کیفری بود (Garland, 2001). با این حال، گسترش مطالعات جرم‌شناختی نشان داد که چنین رویکردی در مواجهه با کودکان و نوجوانان نه تنها کارآمد نیست، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز بازتولید بزهکاری و تثبیت هویت مجرمانه گردد.

پیشرفت علوم انسانی، به‌ویژه جرم‌شناسی، روان‌شناسی رشد و جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی، موجب شد تا مفهوم بزهکاری اطفال از چارچوب صرفاً حقوقی خارج شده و به عنوان پدیده‌ای چندبعدی مورد مطالعه قرار گیرد. تحقیقات نشان دادند که نوجوانان به دلیل مرحله خاص رشد شناختی، عاطفی و اجتماعی، در مقایسه با بزرگسالان از ظرفیت تصمیم‌گیری متفاوتی برخوردارند و واکنش کیفری باید متناسب با این ویژگی‌ها طراحی شود (Hopkins Burke, 2016). در واقع، عدالت کیفری نوین به تدریج از تمرکز صرف بر جرم فاصله گرفت و توجه خود را به شخصیت مرتکب، زمینه‌های اجتماعی بزهکاری و امکان

بازپروری معطوف ساخت. این تحول نظری سبب شد تا اصل فردی‌سازی پاسخ کیفری به عنوان یکی از بنیان‌های سیاست جنایی معاصر مطرح گردد؛ اصلی که بر ضرورت انطباق واکنش قضایی با شرایط فردی هر بزهکار تأکید دارد (Ashworth, 2015).

در این میان، کودکان و نوجوانان به عنوان آسیب‌پذیرترین گروه در فرآیند عدالت کیفری جایگاه ویژه‌ای یافتند. پژوهش‌های بزه‌دیده‌شناسی نشان داده‌اند که بسیاری از اطفال معارض با قانون پیش از ارتکاب جرم، خود در معرض اشکال مختلف بزه‌دیدگی، محرومیت اجتماعی یا خشونت ساختاری قرار داشته‌اند (Fattah, 1991). از این منظر، کودک بزهکار اغلب همزمان بزه‌دیده نیز محسوب می‌شود و نظام عدالت کیفری باید به جای واکنش تنبیهی، رویکردی حمایتی و ترمیمی اتخاذ کند. نظریه‌های جدید بزه‌دیده‌شناسی با تأکید بر مفهوم آسیب‌پذیری، نشان می‌دهند که کودکان در معرض خطر به دلیل وابستگی اجتماعی و عدم بلوغ کامل، بیش از سایر گروه‌ها نیازمند حمایت نهادی هستند (Walklate, 2007). همین تحول نظری زمینه‌ساز شکل‌گیری ایده «عدالت حمایتی» در حوزه دادرسی اطفال شد.

ظهور گفتمان حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تغییر رویکرد نظام‌های کیفری نسبت به کودکان ایفا کرد. اسناد بین‌المللی حقوق کودک، به ویژه کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل متحد، کودک را دارنده حقوق مستقل انسانی معرفی کردند و دولت‌ها را ملزم ساختند تا نظام عدالت کیفری خود را با اصل مصلحت‌عالیه کودک هماهنگ سازند (Tobin, 2019). تفسیرهای ارائه‌شده از این کنوانسیون تأکید دارند که برخورد کیفری با کودک باید آخرین راهکار باشد و حتی در صورت مداخله کیفری نیز هدف اصلی باید حمایت، اصلاح و بازاجتماعی‌سازی باشد نه مجازات (Lansdown & Vaghri, 2016). چنین نگرشی موجب شد مفهوم «دادرسی افتراقی» به عنوان الگویی مستقل در سیاست جنایی شکل گیرد؛ الگویی که

فرایند رسیدگی، ضمانت اجراها و نهادهای قضایی ویژه‌ای برای اطفال پیش‌بینی می‌کند.

دادرسی افتراقی بر این فرض استوار است که عدالت کیفری نمی‌تواند نسبت به همه افراد واکنش یکسان نشان دهد، زیرا تفاوت‌های سنی، روانی و اجتماعی اقتضای پاسخ‌های متفاوت را ایجاد می‌کند. اندیشمندان حقوق کیفری با تأکید بر ماهیت ارتباطی مجازات، بیان می‌کنند که هدف عدالت کیفری باید بازسازی رابطه فرد با جامعه باشد نه صرفاً اعمال درد و رنج کیفری (Duff, 2001). این دیدگاه، زمینه نظری گذار از عدالت کیفری سنتی به عدالت ترمیمی را فراهم ساخت. عدالت ترمیمی با تمرکز بر جبران آسیب، مشارکت بزه‌دیده و مسئولیت‌پذیری بزهکار تلاش می‌کند آثار منفی فرآیند کیفری سنتی را کاهش دهد (Zehr, 2015). چنین رویکردی به ویژه در حوزه اطفال اهمیت می‌یابد، زیرا هدف اصلی مداخله باید جلوگیری از تثبیت مسیر بزهکاری در مراحل اولیه زندگی باشد.

تحولات یادشده در سطح نظری، به تدریج در سیاست‌های تقنینی کشورها نیز انعکاس یافت. بسیاری از نظام‌های حقوقی با ایجاد دادگاه‌های ویژه اطفال، پلیس تخصصی نوجوانان و جایگزین‌های تعقیب کیفری، تلاش کردند سازوکارهای افتراقی را در مراحل مختلف دادرسی پیاده‌سازی کنند. نظریه «تنظیم‌گری پاسخگو» که بر واکنش متناسب و تدریجی نسبت به رفتار مجرمانه تأکید دارد، نشان می‌دهد که پاسخ کیفری باید از مداخلات حمایتی آغاز شده و تنها در صورت ضرورت به مجازات‌های شدید منتهی شود (Braithwaite, 2002). این دیدگاه، مبنای سیاست‌های پیشگیرانه و حمایتی در عدالت اطفال محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که هدف اصلی نظام عدالت باید جلوگیری از ورود کودک به چرخه رسمی جرم باشد.

در نظام حقوقی ایران نیز تحولات مهمی در دهه‌های اخیر رخ داده است. اگرچه حقوق کیفری سنتی ایران تا مدت‌ها مبتنی بر الگوی

واحد مسئولیت کیفری بود، اما گسترش مطالعات جرم‌شناختی و افزایش توجه به حقوق کودک موجب شد قانون‌گذار به تدریج رویکرد افتراقی را مورد پذیرش قرار دهد. تحلیل روند تقنینی نشان می‌دهد که قوانین جدید حمایت از اطفال و نوجوانان تلاش کرده‌اند میان کودک، نوجوان و بزرگسال تمایز قائل شوند و سیاست جنایی را به سمت حمایت اجتماعی سوق دهند (Taghizadeh Zanouqi, 2020). این تحول بیانگر گذار تدریجی از عدالت کیفری صرفاً واکنشی به عدالت حمایتی و پیشگیرانه است. در حقوق کیفری ایران نیز نظریه‌های جدید مسئولیت کیفری با تأکید بر عنصر رشد و بلوغ، ضرورت توجه به وضعیت فردی مرتکب را برجسته ساخته‌اند (Katouzian, 2021).

با وجود این پیشرفت‌ها، چالش‌های مهمی همچنان در مسیر تحقق کامل دادرسی افتراقی وجود دارد. برخی پژوهشگران معتقدند که ساختارهای سنتی عدالت کیفری هنوز بر سیاست جنایی کشورها سایه افکنده‌اند و فرهنگ مجازات‌محور مانع اجرای کامل رویکردهای حمایتی می‌شود (Zedner, 2007). از سوی دیگر، افزایش نگرانی‌های امنیتی در جوامع معاصر گاه موجب بازگشت به سیاست‌های سخت‌گیرانه کیفری شده است؛ پدیده‌ای که به تعبیر نظریه‌پردازان، نتیجه «فرهنگ کنترل» در جوامع مدرن است (Garland, 2001). این تعارض میان امنیت‌گرایی و حمایت‌گرایی یکی از مسائل بنیادین در تحلیل عدالت اطفال به شمار می‌رود.

یکی از مهم‌ترین مفاهیم مؤثر در تحول عدالت اطفال، مفهوم آسیب‌پذیری کودک است. مطالعات جدید نشان داده‌اند که کودکان در معرض بزهکاری اغلب با مجموعه‌ای از عوامل خطر مانند فقر، خشونت خانوادگی، طرد اجتماعی و فقدان حمایت نهادی مواجه هستند و واکنش کیفری بدون توجه به این زمینه‌ها نه تنها کارآمد نیست بلکه می‌تواند آسیب‌های ثانویه ایجاد کند (Cyr, 2022).

برداشته شده، اما تحقق عملی دادرسی افتراقی نیازمند تحول نهادی، آموزش تخصصی و تغییر نگرش قضایی است (Samim, 2024). به بیان دیگر، گذار از عدالت سنتی به عدالت حمایتی صرفاً با اصلاح قوانین تحقق نمی‌یابد، بلکه مستلزم تغییر پارادایم در فهم جرم، مجازات و نقش دولت در حمایت از کودکان است (Saki, 2024).

در این چارچوب، پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم دادرسی افتراقی اطفال و نوجوانان، در پی تحلیل روند گذار از عدالت کیفری سنتی به عدالت حمایتی است. هدف اصلی این پژوهش بررسی مبانی نظری، تحولات تقنینی و چالش‌های عملی تحقق عدالت کودک‌محور در نظام حقوقی ایران و تبیین جایگاه دادرسی افتراقی به عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از اطفال و نوجوانان در سیاست جنایی معاصر است.

مبانی نظری و مفهومی دادرسی افتراقی اطفال و نوجوانان

تحلیل دادرسی افتراقی اطفال و نوجوانان بدون تبیین دقیق مفاهیم بنیادینی همچون کودک، نوجوان، بلوغ کیفری، مسئولیت، بزه‌دیدگی و عدالت، امکان‌پذیر نیست. هر نظام حقوقی در مواجهه با بزهکاری اطفال، ناگزیر از پاسخ به این پرسش اساسی است که کودک چه کسی است، در چه مرحله‌ای از رشد می‌توان او را مسئول رفتار کیفری دانست و آیا واکنش عدالت کیفری نسبت به او باید همانند بزرگسالان باشد یا خیر. در اسناد بین‌المللی، به‌ویژه کنوانسیون حقوق کودک، کودک به‌طور کلی فرد زیر هجده سال تعریف شده است (Tobin, 2019)، اما تفسیر این مفهوم همواره با ملاحظات فرهنگی، اجتماعی و حقوقی همراه بوده است؛ چنان‌که در تحلیل‌های تفسیری ماده اول کنوانسیون تأکید شده است که تعیین سن بلوغ یا رشد حقوقی ممکن است در نظام‌های مختلف متفاوت باشد (Lansdown & Vaghri, 2016). این اختلاف در تعیین مرز کودکی و بزرگسالی نشان می‌دهد که مفهوم

در نتیجه، سیاست جنایی نوین بر مداخلات اجتماعی، خدمات حمایتی و توانمندسازی خانواده تأکید دارد. این رویکرد نشان می‌دهد که عدالت کیفری تنها یکی از ابزارهای حمایت از کودک است و باید در کنار سیاست‌های رفاهی و اجتماعی قرار گیرد.

از منظر بزه‌دیده‌شناسی نیز جایگاه کودک در نظام عدالت کیفری دچار تغییر شده است. امروزه بزه‌دیده نه صرفاً شاهدهی در فرآیند دادرسی، بلکه کنشگری فعال تلقی می‌شود که نیازمند حمایت روانی، اجتماعی و حقوقی است (Wemmers, 2017). این تحول نظری به ویژه در مورد کودکان اهمیت دارد، زیرا آنان ممکن است همزمان در نقش بزه‌دیده، شاهد جرم یا مرتکب قرار گیرند. بنابراین دادرسی افتراقی باید تمامی این وضعیت‌ها را در نظر گیرد و فرآیند رسیدگی را با نیازهای رشدی کودک هماهنگ سازد.

در ادبیات حقوق کیفری اسلامی و ایرانی نیز ظرفیت‌های نظری مهمی برای حمایت از اطفال وجود دارد. اصول فقهی مرتبط با مسئولیت، قصد و اهلیت نشان می‌دهند که مسئولیت کیفری همواره وابسته به درک و توانایی فرد تلقی شده است (Mohaghegh Damad, 2025). این مبانی می‌توانند پشتوانه نظری مناسبی برای توسعه عدالت حمایتی در چارچوب بومی فراهم آورند. نویسندگان حقوق کیفری معاصر ایران نیز با تأکید بر ماهیت تربیتی واکنش کیفری نسبت به اطفال، ضرورت فاصله گرفتن از الگوی مجازات‌محور را مطرح کرده‌اند (Sattari, 2025). همچنین برخی تحلیل‌ها نشان می‌دهد که سیاست جنایی نوین ایران در حال حرکت به سوی ترکیب عدالت کیفری با مداخلات اجتماعی و حمایتی است (Sabzavarinezhad & Sabzavarinezhad, 2025).

با وجود این روند تحول، پرسش اساسی همچنان باقی است که آیا نظام عدالت کیفری ایران توانسته است به طور کامل از عدالت کیفری سنتی عبور کرده و به عدالت حمایتی دست یابد یا خیر. بررسی‌های جدید نشان می‌دهد که اگرچه گام‌های تقنینی مهمی

افتراقی، پرهیز از مداخله شدید کیفری در مراحل اولیه انحراف نوجوانان است.

از منظر بزه‌دیده‌شناسی، بسیاری از کودکان معارض با قانون پیش‌تر در معرض اشکال گوناگون بزه‌دیدگی قرار داشته‌اند. نظریه‌پردازان بزه‌دیده‌شناسی با تأکید بر مفهوم آسیب‌پذیری بیان می‌کنند که کودکان به دلیل وابستگی اجتماعی و فقدان قدرت دفاعی، در معرض خطر بالاتری برای تجربه خشونت و سوءاستفاده قرار دارند (Walklate, 2007). مطالعات تجربی نیز نشان داده است که تجربه بزه‌دیدگی در دوران کودکی می‌تواند احتمال بزهکاری در نوجوانی را افزایش دهد (Cyr, 2022). این یافته‌ها سبب شده است که در تحلیل دادرسی اطفال، کودک بزهکار نه صرفاً به‌عنوان مرتکب، بلکه به‌عنوان فردی در معرض آسیب مضاعف مورد توجه قرار گیرد. نظریه‌های کلاسیک بزه‌دیده‌شناسی نیز بر ضرورت درک روابط میان بزهکار و بزه‌دیده تأکید داشتند (Fattah, 1991)، و این تحلیل در حوزه اطفال اهمیت دوچندان دارد، زیرا نقش‌های بزهکار و بزه‌دیده در این سنین گاه در هم تنیده‌اند.

یکی از بنیان‌های مهم نظری دادرسی افتراقی، مفهوم عدالت ترمیمی است. عدالت ترمیمی با فاصله گرفتن از منطق صرفاً تنبیهی، بر جبران آسیب، مسئولیت‌پذیری و بازسازی روابط اجتماعی تأکید دارد (Zehr, 2015). این رویکرد بر این باور است که جرم صرفاً نقض قانون نیست، بلکه لطمه‌ای به روابط انسانی است که باید از طریق گفت‌وگو و ترمیم جبران شود. نظریه «تنظیم‌گری پاسخگو» نیز بر ضرورت واکنش تدریجی و متناسب نسبت به رفتار مجرمانه تأکید دارد و پیشنهاد می‌کند که مداخله کیفری باید از ابزارهای حمایتی و اجتماعی آغاز شود (Braithwaite, 2002). چنین دیدگاهی در حوزه اطفال به معنای آن است که مجازات حبس باید آخرین راهکار باشد و پیش از آن، سازوکارهای میانجی‌گری، مشاوره و خدمات اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

کودک نه صرفاً یک مقوله زیستی، بلکه یک سازه اجتماعی و حقوقی است که در بستر سیاست جنایی هر کشور معنا می‌یابد. در حقوق کیفری، مسئله بلوغ و رشد نقشی تعیین‌کننده در احراز مسئولیت کیفری ایفا می‌کند. نظریه‌های کلاسیک حقوق جزا، اگرچه بر اصل مسئولیت فردی تأکید داشتند، اما در عین حال میان ظرفیت درک و میزان تقصیر ارتباط مستقیم برقرار می‌کردند (Packer, 1968). این نگاه بعدها در نظریه‌های نوین مسئولیت کیفری نیز ادامه یافت و بر این اساس، فردی که از رشد شناختی و ارادی کامل برخوردار نیست، نمی‌تواند همانند یک بزرگسال مسئول شناخته شود. در حقوق کیفری ایران نیز تحلیل مسئولیت بدون توجه به مفهوم اهلیت و رشد ممکن نیست؛ چنان‌که برخی نویسندگان با استناد به مبانی فقهی، مسئولیت کیفری را وابسته به بلوغ و درک می‌دانند (Katouzian, 2021). از سوی دیگر، تحلیل‌های فقهی معاصر نشان می‌دهد که مفهوم رشد در حوزه‌های مختلف حقوقی، به‌ویژه در مسئولیت، نقش مکمل بلوغ را ایفا می‌کند (Mohaghegh Damad, 2025). این مبانی نظری امکان آن را فراهم می‌آورد که سیاست جنایی نسبت به اطفال بر پایه تمایز واقعی میان مراحل رشد استوار گردد.

دادرسی افتراقی بر این پیش‌فرض استوار است که کودکان و نوجوانان از نظر شناختی، عاطفی و اجتماعی در مرحله‌ای متفاوت از بزرگسالان قرار دارند و این تفاوت باید در ساختار و فرایند دادرسی منعکس شود. مطالعات جرم‌شناختی نشان می‌دهد که نوجوانان در مرحله شکل‌گیری هویت اجتماعی قرار دارند و فرآیند برچسب‌زنی رسمی می‌تواند آثار پایدار و منفی بر شخصیت آنان بر جای گذارد (Hopkins Burke, 2016). نظریه‌های جامعه‌شناختی جرم نیز با اشاره به مفهوم «فرهنگ کنترل» توضیح می‌دهند که گسترش سازوکارهای کیفری رسمی در جوامع معاصر، گاه به جای کاهش جرم، به تثبیت هویت مجرمانه می‌انجامد (Garland, 2001). بنابراین، یکی از مبانی نظری دادرسی

در مقابل، نظریه‌های سنتی مجازات بر کارکرد بازدارندگی و سرکوب تأکید می‌کردند. مدل کنترل جرم که توسط برخی نظریه‌پردازان ارائه شده، کارآمدی فرآیند کیفری را در سرعت و قطعیت مجازات می‌داند (Packer, 1968). با این حال، منتقدان این مدل معتقدند که چنین رویکردی در مورد نوجوانان نه تنها بازدارنده نیست، بلکه ممکن است موجب بیگانگی آنان از جامعه گردد (Zedner, 2007). از سوی دیگر، دیدگاه ارتباطی به مجازات تأکید دارد که واکنش کیفری باید پیام اخلاقی جامعه را منتقل کند و زمینه بازگشت فرد به اجتماع را فراهم سازد (Duff, 2001). این نگاه ارتباطی می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای دادرسی افتراقی باشد، زیرا هدف آن نه طرد کودک، بلکه گفت‌وگو و بازسازی پیوند اجتماعی است.

عدالت حمایتی به عنوان مرحله تکامل یافته عدالت کیفری اطفال، بر محور حمایت اجتماعی، پیشگیری و توانمندسازی استوار است. تحلیل‌های جدید نشان می‌دهد که سیاست جنایی نوین در حوزه اطفال، از مجازات محوری به سمت مداخله‌های چندبعدی حرکت کرده است (Ashworth, 2015). این تحول در ایران نیز بازتاب یافته است؛ به گونه‌ای که پژوهش‌های تحلیلی درباره قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، آن را گامی در جهت نهادینه‌سازی رویکرد حمایتی دانسته‌اند (Taghizadeh Zanouqi, 2020). در این چارچوب، کودک در معرض خطر، حتی پیش از ارتکاب جرم، موضوع حمایت قرار می‌گیرد و سیاست جنایی از سطح واکنش پسینی به سطح پیشگیری ارتقا می‌یابد.

در حقوق کیفری معاصر ایران، نویسندگان برجسته با تأکید بر ماهیت تربیتی مجازات نسبت به اطفال، ضرورت بازاندیشی در واکنش‌های کیفری را مطرح کرده‌اند (Sattari, 2025). برخی دیگر نیز با تحلیل مبانی نظری مسئولیت، پیشنهاد کرده‌اند که سیاست جنایی باید از الگوی یکسان‌سازی فاصله گرفته و به سمت تفکیک سنی و رشدی حرکت کند (Sabzavarinezhad & Samim, 2024). بنابراین، دادرسی افتراقی زمانی معنا می‌یابد که با سیاست‌های رفاهی، آموزشی و حمایتی همراه باشد. در نهایت، مبانی نظری دادرسی افتراقی بر ترکیبی از مفاهیم حقوق بشری، جرم‌شناختی و فقهی استوار است. این رویکرد بر اصل مصلحت عالیه کودک، اصل فردی‌سازی پاسخ کیفری و اصل تناسب تأکید دارد. همچنین بر این باور است که کودک به دلیل مرحله خاص رشد، بیش از آنکه مستحق مجازات باشد، نیازمند هدایت و حمایت است. تحلیل‌های جدید در حقوق کیفری عمومی ایران نیز نشان می‌دهد که تحول در نگرش به مسئولیت و مجازات، زمینه‌ساز تقویت رویکرد حمایتی شده است (Saki, 2024). بر این اساس، دادرسی افتراقی نه یک امتیاز، بلکه ضرورتی حقوقی و اجتماعی برای تضمین عدالت کودک‌محور در نظام عدالت کیفری معاصر به شمار می‌رود.

عدالت کیفری سنتی در مواجهه با اطفال و نوجوانان

عدالت کیفری سنتی در مواجهه با اطفال و نوجوانان ریشه در همان الگوی کلاسیکی دارد که جرم را صرفاً نقض قانون و تعرض به اقتدار دولت تلقی می‌کرد و پاسخ به آن را در قالب مجازات متناسب با فعل مجرمانه تعریف می‌نمود. در این چارچوب، تمرکز اصلی بر عنصر قانونی جرم و انتساب آن به فاعل بود و ویژگی‌های فردی مرتکب، به‌ویژه سن و شرایط رشدی، جایگاه ثانوی داشت.

در مقابل، نظریه‌های سنتی مجازات بر کارکرد بازدارندگی و سرکوب تأکید می‌کردند. مدل کنترل جرم که توسط برخی نظریه‌پردازان ارائه شده، کارآمدی فرآیند کیفری را در سرعت و قطعیت مجازات می‌داند (Packer, 1968). با این حال، منتقدان این مدل معتقدند که چنین رویکردی در مورد نوجوانان نه تنها بازدارنده نیست، بلکه ممکن است موجب بیگانگی آنان از جامعه گردد (Zedner, 2007). از سوی دیگر، دیدگاه ارتباطی به مجازات تأکید دارد که واکنش کیفری باید پیام اخلاقی جامعه را منتقل کند و زمینه بازگشت فرد به اجتماع را فراهم سازد (Duff, 2001). این نگاه ارتباطی می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای دادرسی افتراقی باشد، زیرا هدف آن نه طرد کودک، بلکه گفت‌وگو و بازسازی پیوند اجتماعی است.

عدالت حمایتی به عنوان مرحله تکامل یافته عدالت کیفری اطفال، بر محور حمایت اجتماعی، پیشگیری و توانمندسازی استوار است. تحلیل‌های جدید نشان می‌دهد که سیاست جنایی نوین در حوزه اطفال، از مجازات محوری به سمت مداخله‌های چندبعدی حرکت کرده است (Ashworth, 2015). این تحول در ایران نیز بازتاب یافته است؛ به گونه‌ای که پژوهش‌های تحلیلی درباره قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، آن را گامی در جهت نهادینه‌سازی رویکرد حمایتی دانسته‌اند (Taghizadeh Zanouqi, 2020). در این چارچوب، کودک در معرض خطر، حتی پیش از ارتکاب جرم، موضوع حمایت قرار می‌گیرد و سیاست جنایی از سطح واکنش پسینی به سطح پیشگیری ارتقا می‌یابد.

در حقوق کیفری معاصر ایران، نویسندگان برجسته با تأکید بر ماهیت تربیتی مجازات نسبت به اطفال، ضرورت بازاندیشی در واکنش‌های کیفری را مطرح کرده‌اند (Sattari, 2025). برخی دیگر نیز با تحلیل مبانی نظری مسئولیت، پیشنهاد کرده‌اند که سیاست جنایی باید از الگوی یکسان‌سازی فاصله گرفته و به سمت تفکیک سنی و رشدی حرکت کند (Sabzavarinezhad & Samim, 2024). بنابراین، دادرسی افتراقی زمانی معنا می‌یابد که با سیاست‌های رفاهی، آموزشی و حمایتی همراه باشد. در نهایت، مبانی نظری دادرسی افتراقی بر ترکیبی از مفاهیم حقوق بشری، جرم‌شناختی و فقهی استوار است. این رویکرد بر اصل مصلحت عالیه کودک، اصل فردی‌سازی پاسخ کیفری و اصل تناسب تأکید دارد. همچنین بر این باور است که کودک به دلیل مرحله خاص رشد، بیش از آنکه مستحق مجازات باشد، نیازمند هدایت و حمایت است. تحلیل‌های جدید در حقوق کیفری عمومی ایران نیز نشان می‌دهد که تحول در نگرش به مسئولیت و مجازات، زمینه‌ساز تقویت رویکرد حمایتی شده است (Saki, 2024). بر این اساس، دادرسی افتراقی نه یک امتیاز، بلکه ضرورتی حقوقی و اجتماعی برای تضمین عدالت کودک‌محور در نظام عدالت کیفری معاصر به شمار می‌رود.

بدین ترتیب نه تنها در پیشگیری مؤثر عمل نمی‌کند بلکه احتمال بازگشت به جرم را افزایش می‌دهد. تحلیل‌های جدید بزه‌دیده‌شناختی نیز با تأکید بر مفهوم «تصویر قربانی» بیان می‌کنند که نظام عدالت کیفری غالباً تصویری انتزاعی و بزرگسال‌محور از بزه‌کار ارائه می‌دهد و جایگاه کودک در این تصویر مبهم باقی می‌ماند (Walklate, 2007). این غفلت در حوزه اطفال آثار مخرب‌تری دارد، زیرا هویت اجتماعی آنان هنوز در حال شکل‌گیری است و برحسب مجرمانه می‌تواند به تثبیت نقش انحرافی بینجامد.

در ساختار عدالت کیفری سنتی، دادرسی نیز ماهیتی غیرتخصصی داشت و رسیدگی به جرایم اطفال در همان دادگاه‌های عمومی صورت می‌گرفت. فقدان نهادهای تخصصی، نبود پلیس ویژه و عدم حضور مددکاران اجتماعی از ویژگی‌های بارز این نظام بود. چنین ساختاری، که متأثر از دیدگاه‌های کلاسیک مسئولیت کیفری بود، کودک را موضوع فرآیندی می‌کرد که برای بزرگسالان طراحی شده بود. نظریه‌پردازان عدالت کیفری با اشاره به ضرورت فردی‌سازی پاسخ کیفری تأکید کرده‌اند که یکسان‌سازی فرآیند رسیدگی با اصل عدالت سازگار نیست (Ashworth, 2015). با این حال، عدالت سنتی با بی‌توجهی به این اصل، فرآیند کیفری را به‌گونه‌ای طراحی می‌کرد که تفاوت‌های فردی و سنی در آن جایگاهی نداشت.

از منظر فلسفه مجازات نیز عدالت سنتی بر جنبه تلافی‌جویانه و سزادهنده تأکید می‌کرد. نظریه‌های مبتنی بر استحقاق مجازات، مجازات را واکنشی اخلاقی به نقض قانون می‌دانستند و کمتر به امکان اصلاح یا بازاجتماعی‌سازی توجه داشتند. در مقابل، دیدگاه‌های ارتباطی جدیدتر که مجازات را ابزاری برای بازسازی رابطه فرد با جامعه می‌دانند، نشان داده‌اند که رویکرد صرفاً تنبیهی در مورد نوجوانان کارآمد نیست (Duff, 2001). با وجود این، عدالت سنتی با اتکا به منطق استحقاق، مجازات را پاسخی طبیعی

مدل کلاسیک عدالت کیفری که بعدها در قالب نظریه «محدودیت‌های ضمانت اجرای کیفری» تحلیل شد، بر این اصل استوار بود که فرآیند کیفری باید با سرعت، قطعیت و قاطعیت عمل کند تا کارکرد بازدارندگی خود را حفظ نماید (Packer, 1968). در چنین ساختاری، تفاوت میان بزرگسال و کودک بیشتر در میزان تخفیف مجازات خلاصه می‌شد و نه در ماهیت و فلسفه واکنش کیفری. به بیان دیگر، عدالت سنتی با حفظ منطق تنبیهی، صرفاً شدت مجازات را برای صغار کاهش می‌داد، بی‌آنکه ساختار رسیدگی یا اهداف مداخله را بازتعریف کند.

یکی از ویژگی‌های بنیادین عدالت کیفری سنتی، جرم‌محوری و بی‌توجهی به شخصیت مرتکب بود. نظریه‌های کلاسیک مجازات، که بر بازدارندگی عمومی و خاص تأکید داشتند، جرم را رفتاری عقلانی می‌دانستند که با محاسبه سود و زیان ارتکاب می‌یابد؛ از این رو پاسخ به آن نیز باید مبتنی بر تهدید و اعمال درد باشد. این نگاه در تحلیل‌های جامعه‌شناختی معاصر به عنوان بخشی از «فرهنگ کنترل» توصیف شده است؛ فرهنگی که در آن، دولت با گسترش ابزارهای کیفری می‌کوشد نظم اجتماعی را از طریق انضباط و مجازات حفظ کند (Garland, 2001). هنگامی که این منطق بر حوزه اطفال حاکم شود، کودک نیز در قالب همان سوژه مجرم بزرگسال تعریف می‌گردد و فرآیند رسیدگی، بدون توجه به تفاوت‌های سنی و رشدی، بر او اعمال می‌شود. چنین رویکردی با نادیده گرفتن مرحله رشد شناختی نوجوانان، زمینه‌ساز ورود زودهنگام آنان به چرخه رسمی عدالت کیفری می‌گردد.

عدالت سنتی همچنین با نادیده گرفتن مفهوم آسیب‌پذیری کودک، او را به عنوان فاعلی مستقل و مسئول تلقی می‌کرد. در حالی که مطالعات بزه‌دیده‌شناسی نشان داده‌اند بسیاری از نوجوانان بزه‌کار پیش‌تر قربانی اشکال مختلف خشونت یا طرد اجتماعی بوده‌اند (Fattah, 1991). رویکرد سنتی با تمرکز صرف بر رفتار ارتكابی، از تحلیل زمینه‌های اجتماعی و خانوادگی انحراف غافل می‌ماند و

دراک اشاره شده است (Mohaghegh Damad, 2025)، اما در عمل، فرآیند رسیدگی اغلب بدون ارزیابی جامع وضعیت روانی و اجتماعی طفل انجام می‌شود. این امر با یافته‌های جرم‌شناختی که بر تأثیر محیط خانوادگی و اجتماعی بر رفتار نوجوانان تأکید دارند، در تعارض است (Hopkins Burke, 2016). بی‌توجهی به این عوامل موجب می‌شود که واکنش کیفری نتواند نقش پیشگیرانه یا اصلاحی مؤثری ایفا کند.

از منظر بزه‌دیده‌شناسی حمایتی نیز عدالت سنتی با تمرکز بر مجازات مرتکب، جایگاه کودک بزه‌دیده را نادیده می‌گرفت. در حالی که رویکردهای جدید بر ضرورت حمایت روانی و اجتماعی از بزه‌دیدگان تأکید دارند (Wemmers, 2017)، نظام سنتی عدالت کیفری غالباً بزه‌دیده را صرفاً به عنوان شاهد در فرآیند دادرسی می‌دید. این مسئله در مورد کودکان دوچندان اهمیت دارد، زیرا آنان ممکن است در عین حال که بزهکار شناخته می‌شوند، خود قربانی خشونت یا بی‌توجهی بوده باشند (Cyr, 2022). عدم درک این پیچیدگی نقش‌ها، از ضعف‌های بنیادین عدالت سنتی محسوب می‌شود.

در سطح نظری، ظهور عدالت ترمیمی به عنوان واکنشی به کاستی‌های عدالت سنتی قابل تحلیل است. عدالت ترمیمی با تأکید بر جبران آسیب و مشارکت فعال بزهکار و بزه‌دیده، تلاش می‌کند منطق تنبیهی را تعدیل کند (Zehr, 2015). نظریه تنظیم‌گری پاسخگو نیز بیان می‌کند که مداخله کیفری باید تدریجی و متناسب باشد و از ابزارهای غیرکیفری آغاز شود (Braithwaite, 2002). با این حال، عدالت سنتی با اتکا به سازوکارهای رسمی و سخت‌گیرانه، چنین انعطافی را در مواجهه با اطفال نداشت.

در مجموع، عدالت کیفری سنتی در مواجهه با اطفال و نوجوانان با چالش‌های بنیادینی روبه‌رو است: جرم‌محوری، تنبیه‌گرایی، فقدان تخصص، بی‌توجهی به آسیب‌پذیری و نادیده گرفتن مصلحت عالی کودک. این ویژگی‌ها موجب شده‌اند که بسیاری از

و لازم به رفتار انحرافی می‌دانست و کمتر به پیامدهای روانی و اجتماعی آن برای کودک توجه می‌کرد.

یکی دیگر از نقدهای اساسی بر عدالت کیفری سنتی در حوزه اطفال، نادیده گرفتن اصل مصلحت عالی کودک است؛ اصلی که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر به عنوان معیار بنیادین در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با کودکان مطرح شده است (Tobin, 2019). در حالی که تفسیرهای حقوقی ماده نخست کنوانسیون حقوق کودک تأکید دارند که دولت‌ها باید در تمام اقدامات قضایی، منافع عالی کودک را در اولویت قرار دهند (Lansdown & Vaghri, 2016)، نظام سنتی عدالت کیفری غالباً با منطق نظم عمومی و بازدارندگی اداره می‌شد و نه با ملاحظه منافع رشدی طفل. بدین ترتیب، کودک در فرآیندی قرار می‌گرفت که اهداف آن با نیازهای تربیتی و حمایتی او همخوانی نداشت.

در حوزه سیاست جنایی ایران نیز پیش از تحولات تقنینی اخیر، نشانه‌های عدالت سنتی قابل مشاهده بود. قوانین پیشین بیشتر بر تعیین حداقل سن مسئولیت و اعمال تخفیف در مجازات تمرکز داشتند و کمتر به ایجاد ساختارهای افتراقی یا خدمات حمایتی توجه می‌کردند. تحلیل‌های انتقادی درباره تحول قانون حمایت از اطفال نشان داده‌اند که تا پیش از اصلاحات اخیر، نظام عدالت کیفری ایران بیشتر بر واکنش پسینی و تنبیهی تأکید داشت (Taghizadeh Zanouqi, 2020). همچنین برخی نویسندگان حقوق کیفری عمومی، ساختار سنتی را فاقد پیوند مؤثر با سیاست‌های پیشگیرانه دانسته‌اند (Sattari, 2025). این وضعیت نشان می‌دهد که عدالت سنتی در ایران نیز همچون بسیاری از کشورها، با چالش انطباق با نیازهای رشدی اطفال مواجه بوده است.

عدالت سنتی همچنین در تحلیل مفهوم مسئولیت، بر معیارهای صوری و قانونی تأکید داشت و کمتر به سنجش واقعی رشد شناختی توجه می‌کرد. اگرچه در مبانی فقهی مسئولیت به بلوغ و

نظام‌های حقوقی به ضرورت گذار به دادرسی افتراقی و عدالت حمایتی اذعان کنند. تجربه تاریخی نشان داده است که تداوم رویکرد سنتی نه تنها به کاهش پایدار بزهکاری نوجوانان نمی‌انجامد، بلکه می‌تواند موجب تعمیق طرد اجتماعی آنان شود. از این‌رو، بازاندیشی در مبانی نظری عدالت کیفری سنتی و حرکت به سوی الگویی کودک‌محور، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در سیاست جنایی معاصر به شمار می‌رود.

گذار به عدالت حمایتی و تحقق دادرسی افتراقی اطفال در ایران

تحول از عدالت کیفری سنتی به عدالت حمایتی در حوزه اطفال و نوجوانان، نتیجه تلاقی چند جریان فکری در عرصه حقوق بشر، جرم‌شناسی و سیاست جنایی معاصر است. عدالت حمایتی بر این مبنا شکل گرفته است که کودک معارض با قانون پیش از آنکه مجرم تلقی شود، فردی در حال رشد است که نیازمند هدایت، حمایت و بازپروری است. در سطح نظری، این تحول تحت تأثیر انتقادات گسترده نسبت به کارآمدی مدل کنترل جرم شکل گرفت؛ مدلی که با تأکید بر سرعت، قطعیت و شدت مجازات، نقش تبیهي دولت را برجسته می‌کرد (Packer, 1968). تحلیل‌های جامعه‌شناختی نشان دادند که گسترش سیاست‌های سخت‌گیرانه کیفری، به‌ویژه در مورد نوجوانان، نه تنها به کاهش پایدار جرم نمی‌انجامد بلکه ممکن است به بازتولید «فرهنگ کنترل» و تشدید طرد اجتماعی بیانجامد (Garland, 2001). این انتقادات زمینه نظری حرکت به سوی الگویی را فراهم کرد که در آن، پیشگیری، حمایت اجتماعی و بازپذیری در کانون توجه قرار گیرد.

در اسناد بین‌المللی حقوق کودک، به‌ویژه کنوانسیون حقوق کودک، اصل مصلحت عالی‌ه کودک به عنوان معیار بنیادین در تمامی تصمیمات قضایی معرفی شده است (Tobin, 2019). تفسیرهای ارائه‌شده از این کنوانسیون نشان می‌دهد که مداخله کیفری در مورد اطفال باید آخرین راهکار باشد و حتی در صورت ضرورت، ماهیتی حمایتی و تربیتی داشته باشد (Lansdown & Vaghri, 2019).

(2016). این رویکرد حقوق بشری، بنیان نظری عدالت حمایتی را تقویت کرده و دولت‌ها را به بازنگری در ساختارهای عدالت اطفال واداشته است. در چنین چارچوبی، دادرسی افتراقی نه صرفاً امتیازی برای کودک، بلکه الزام حقوقی ناشی از تعهدات بین‌المللی محسوب می‌شود.

در ایران نیز گذار به عدالت حمایتی در دهه‌های اخیر به تدریج شکل گرفته است. تصویب قانون حمایت از اطفال و نوجوانان و اصلاحات آیین دادرسی کیفری، نشانه‌ای از پذیرش رویکرد افتراقی در سیاست جنایی کشور است. تحلیل‌های انتقادی درباره تحول قانون حمایت از اطفال نشان می‌دهد که این قانون با شناسایی کودک در معرض خطر و پیش‌بینی تکالیف حمایتی برای نهادهای دولتی، گامی مهم در جهت پیشگیری اجتماعی برداشته است (Taghizadeh Zanouqi, 2020). این تحول بیانگر تغییر نگرش قانون‌گذار از واکنش پسینی به مداخله پیشگیرانه و حمایتی است.

یکی از ارکان تحقق عدالت حمایتی در ایران، ایجاد ساختارهای تخصصی در فرآیند دادرسی اطفال است. دادرسی افتراقی اقتضا می‌کند که رسیدگی به جرایم اطفال توسط قضات آموزش‌دیده و در چارچوبی غیررسمی‌تر و کم‌تنش‌تر انجام شود. نظریه فردی‌سازی مجازات که در ادبیات حقوق کیفری معاصر مطرح شده است، بر ضرورت انطباق پاسخ کیفری با شرایط فردی تأکید دارد (Ashworth, 2015). این اصل در مورد اطفال اهمیت دوچندان دارد، زیرا تصمیمات قضایی می‌تواند بر مسیر زندگی آنان تأثیر بلندمدت بگذارد. برخی نویسندگان حقوق کیفری عمومی ایران نیز با اشاره به ماهیت تربیتی واکنش نسبت به صغار، ضرورت تقویت تخصص در رسیدگی را مطرح کرده‌اند (Sattari, 2025).

عدالت حمایتی همچنین با مفهوم عدالت ترمیمی پیوندی عمیق دارد. عدالت ترمیمی با تمرکز بر جبران آسیب و مشارکت فعال

با وجود پیشرفت‌های تقنینی، چالش‌های متعددی در مسیر تحقق کامل عدالت حمایتی در ایران وجود دارد. یکی از این چالش‌ها، استمرار نگرش‌های سنتی در برخی سطوح اجرایی است. تحلیل‌های انتقادی در حوزه جرم‌شناسی نشان داده‌اند که حتی در نظام‌های مدرن نیز بازگشت به سیاست‌های سخت‌گیرانه در شرایط بحران امنیتی محتمل است (Zedner, 2007). این تعارض میان امنیت‌گرایی و حمایت‌گرایی می‌تواند بر اجرای دادرسی افتراقی تأثیر بگذارد. علاوه بر این، محدودیت منابع انسانی و مالی، مانع توسعه کامل ساختارهای تخصصی و خدمات حمایتی می‌شود.

تحقق عدالت حمایتی همچنین مستلزم هماهنگی میان نهادهای قضایی، اجتماعی و آموزشی است. سیاست جنایی نوین بر این باور است که پیشگیری از بزهکاری نوجوانان تنها از طریق مداخله کیفری ممکن نیست و نیازمند همکاری چندنهادی است (Hopkins Burke, 2016). در ایران، توسعه همکاری میان قوه قضاییه، سازمان‌های حمایتی و نهادهای آموزشی می‌تواند نقش مهمی در پیشگیری از تکرار جرم ایفا کند. برخی پژوهش‌های داخلی نیز تأکید کرده‌اند که بدون پیوند مؤثر میان عدالت کیفری و سیاست‌های اجتماعی، اهداف عدالت حمایتی محقق نخواهد شد (Samim, 2024).

در نهایت، گذار به عدالت حمایتی در ایران را می‌توان فرآیندی تدریجی و در حال تکامل دانست. تحولات تقنینی اخیر نشان‌دهنده پذیرش اصول افتراقی در سطح قانون‌گذاری است، اما تحقق کامل آن مستلزم تغییر نگرش فرهنگی و تقویت آموزش تخصصی است. نویسندگان حقوق کیفری عمومی ایران نیز بر ضرورت بازاندیشی در فلسفه مجازات و حرکت به سوی الگویی تربیتی تأکید کرده‌اند (Saki, 2024). در این چارچوب، عدالت حمایتی نه تنها پاسخی به الزامات حقوق بشری است، بلکه ضرورتی اجتماعی برای تضمین آینده سالم نسل نوجوان محسوب می‌شود.

بزهکار، بزه‌دیده و جامعه، تلاش می‌کند آثار منفی فرآیند کیفری رسمی را کاهش دهد (Zehr, 2015). در حوزه اطفال، این رویکرد می‌تواند از طریق میانجی‌گری، تعلیق تعقیب و برنامه‌های اجتماعی تحقق یابد. نظریه «تنظیم‌گری پاسخگو» که بر واکنش تدریجی و متناسب تأکید دارد، نشان می‌دهد که نظام عدالت باید از ابزارهای غیرکیفری آغاز کند و تنها در صورت ضرورت به مجازات شدید متوسل شود (Braithwaite, 2002). چنین منطقی با اهداف عدالت حمایتی هم‌سو است و می‌تواند از ورود کودک به چرخه رسمی مجازات جلوگیری کند.

تحقق عدالت حمایتی در ایران مستلزم بازنگری در مفهوم مسئولیت کیفری اطفال نیز بوده است. در مبانی فقهی، مسئولیت وابسته به بلوغ و درک است و این امر می‌تواند پشتوانه نظری مناسبی برای تفکیک سنی در سیاست جنایی فراهم آورد (Mohaghegh Damad, 2025). در تحلیل‌های جدید حقوق کیفری ایران نیز بر ضرورت توجه به رشد شناختی و اجتماعی در تعیین مسئولیت تأکید شده است (Sabzavarinezhad & Sabzavarinezhad, 2025). این مبانی نشان می‌دهد که گذار به عدالت حمایتی می‌تواند در چارچوب نظری بومی نیز توجیه‌پذیر باشد و صرفاً اقتباسی از نظام‌های خارجی نیست.

از منظر بزه‌دیده‌شناسی، عدالت حمایتی با شناسایی کودک به عنوان فردی آسیب‌پذیر، رویکردی جامع‌تر اتخاذ می‌کند. مطالعات نشان داده است که بسیاری از اطفال معارض با قانون پیش‌تر قربانی خشونت یا بی‌توجهی بوده‌اند (Cyr, 2022). بنابراین، سیاست جنایی باید علاوه بر واکنش به رفتار مجرمانه، به درمان و حمایت روانی نیز توجه کند. بزه‌دیده‌شناسی حمایتی تأکید دارد که نظام عدالت باید خدمات حمایتی و مشاوره‌ای در اختیار بزه‌دیدگان قرار دهد (Wemmers, 2017). در حوزه اطفال، این خدمات می‌تواند از طریق حضور مددکاران اجتماعی، روان‌شناسان و برنامه‌های بازپروری محقق شود.

گذار از عدالت سنتی به عدالت حمایتی در حوزه اطفال، تحولی بنیادین در سیاست جنایی ایران به شمار می‌رود. این تحول با پذیرش اصول فردی‌سازی، پیشگیری، ترمیم و حمایت اجتماعی همراه است و نشان می‌دهد که نظام عدالت کیفری در حال فاصله گرفتن از منطق صرفاً تنبیهی است. هرچند مسیر تحقق کامل دادرسی افتراقی با چالش‌هایی مواجه است، اما مبانی نظری و تقنینی موجود زمینه لازم برای تقویت عدالت کودک‌محور را فراهم ساخته است.

نتیجه‌گیری

تحلیل تحولات نظام عدالت کیفری در مواجهه با اطفال و نوجوانان نشان می‌دهد که سیاست جنایی معاصر در حال عبور از الگوی سنتی مجازات‌محور به سوی رویکردی حمایتی، تربیتی و بازپرورانه است. عدالت کیفری سنتی که بر جرم، مجازات و اقتدار دولت تمرکز داشت، در عمل نتوانست پاسخ مناسبی به واقعیت‌های پیچیده بزهکاری نوجوانان ارائه دهد. این نظام با نادیده گرفتن ویژگی‌های رشدی، روانی و اجتماعی اطفال، آنان را در فرآیندی قرار می‌داد که اساساً برای بزرگسالان طراحی شده بود و همین امر سبب می‌شد که مداخله کیفری نه تنها اصلاح‌گر نباشد بلکه گاه موجب تثبیت هویت مجرمانه گردد. تجربه‌های تاریخی نشان داده است که واکنش‌های سخت‌گیرانه، برچسب‌زنی کیفری و ورود زودهنگام نوجوانان به نظام رسمی عدالت، احتمال تکرار جرم و طرد اجتماعی را افزایش می‌دهد.

در مقابل، شکل‌گیری عدالت حمایتی حاصل تحول در فهم جرم، مجازات و نقش دولت در حمایت از افراد آسیب‌پذیر است. در این نگرش جدید، کودک معارض با قانون نه صرفاً به عنوان مرتکب جرم، بلکه به عنوان فردی در حال رشد تلقی می‌شود که رفتار او نتیجه تعامل عوامل فردی، خانوادگی و اجتماعی است. بر همین اساس، هدف مداخله قضایی تغییر یافته و از تنبیه صرف به سمت اصلاح، هدایت، توانمندسازی و بازاجتماعی‌سازی حرکت

کرده است. عدالت حمایتی تلاش می‌کند به جای تمرکز بر گذشته مجرمانه فرد، آینده اجتماعی او را مدنظر قرار دهد و از تبدیل خطاهای دوران نوجوانی به مسیر دائمی انحراف جلوگیری کند.

دادرسی افتراقی به عنوان ابزار اجرایی عدالت حمایتی، مهم‌ترین نمود این تحول به شمار می‌رود. این نوع دادرسی با پذیرش تفاوت‌های اساسی میان کودک و بزرگسال، فرآیند رسیدگی، نوع واکنش‌ها و حتی فلسفه مداخله کیفری را متناسب با وضعیت خاص اطفال بازطراحی می‌کند. تخصصی شدن نهادهای رسیدگی، توجه به شخصیت طفل، بهره‌گیری از سازوکارهای غیرکیفری، مشارکت خانواده و جامعه و استفاده از رویکردهای ترمیمی، همگی نشان‌دهنده تغییر پارادایم در سیاست جنایی هستند. در چنین چارچوبی، عدالت دیگر صرفاً به معنای اعمال مجازات نیست، بلکه به معنای حمایت از رشد سالم کودک و حفظ پیوند او با جامعه تلقی می‌شود.

بررسی روند تقنینی و سیاست جنایی ایران نشان می‌دهد که حرکت به سوی عدالت حمایتی آغاز شده و نشانه‌های مهمی از پذیرش دادرسی افتراقی در قوانین جدید قابل مشاهده است. قانون‌گذار با شناسایی وضعیت خاص کودکان و نوجوانان، تلاش کرده است میان مراحل مختلف رشد تمایز قائل شود و حمایت از کودک در معرض خطر را حتی پیش از ارتکاب جرم مورد توجه قرار دهد. این تحول نشان‌دهنده تغییر نگرش از عدالت واکنشی به عدالت پیشگیرانه است؛ عدالتی که هدف آن جلوگیری از شکل‌گیری بزهکاری مزمن در مراحل اولیه زندگی است.

با وجود این پیشرفت‌ها، تحقق کامل عدالت حمایتی صرفاً از طریق اصلاح قوانین امکان‌پذیر نیست. اجرای مؤثر دادرسی افتراقی نیازمند تحول نهادی، آموزش تخصصی قضات و ضابطان، تقویت خدمات مددکاری اجتماعی و تغییر نگرش فرهنگی نسبت به بزهکاری نوجوانان است. مادامی که نگاه عمومی و نهادی همچنان بر مجازات‌محوری استوار باشد، ظرفیت‌های حمایتی قوانین نیز

بلکه سازوکاری برای مدیریت آسیب‌های اجتماعی و بازسازی روابط انسانی محسوب می‌شود. این تحول، جایگاه کودک را از «موضوع مجازات» به «موضوع حمایت» تغییر داده و نظام عدالت کیفری را به سمت رویکردی انسانی‌تر سوق داده است.

در مجموع، دادرسی افتراقی اطفال و نوجوانان را می‌توان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های بلوغ سیاست جنایی معاصر دانست. هرچه نظام عدالت کیفری بیشتر بتواند نیازهای خاص کودکان را درک کند و واکنش‌های خود را با مراحل رشد آنان هماهنگ سازد، امکان تحقق عدالت واقعی افزایش خواهد یافت. آینده عدالت کیفری در گرو پذیرش این واقعیت است که سرمایه اصلی هر جامعه نسل نوجوان آن است و برخورد کیفری با این نسل باید بیش از هر چیز معطوف به حفظ فرصت‌های رشد، بازگشت و امید اجتماعی باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The transformation of juvenile justice from a punitive, offense-oriented paradigm to a protective and child-centered model represents one of the most significant developments in contemporary criminal law theory and policy. Traditional criminal justice systems were historically grounded in classical assumptions about rational choice, individual culpability, and deterrence, where the primary aim of punishment was to uphold social order through swift and certain sanctions (Packer, 1968). Within this framework, children and adolescents were largely treated as diminished adults, receiving reduced penalties but remaining subject to the same structural logic of criminal adjudication. The broader socio-legal climate described as a “culture of control” further entrenched punitive reflexes in

به‌طور کامل فعال نخواهد شد. عدالت حمایتی مستلزم آن است که نظام عدالت کیفری خود را بخشی از شبکه گسترده حمایت اجتماعی بداند و با نهادهای آموزشی، رفاهی و خانواده‌ها همکاری مستمر داشته باشد.

چالش دیگر در مسیر تحقق این عدالت، ایجاد تعادل میان ضرورت حفظ امنیت اجتماعی و حمایت از حقوق کودک است. هر جامعه‌ای ناگزیر از واکنش نسبت به رفتارهای مجرمانه است، اما این واکنش باید به گونه‌ای طراحی شود که آینده نوجوان را نابود نکند. سیاست جنایی موفق در حوزه اطفال سیاستی است که بتواند میان مسئولیت‌پذیری و حمایت، میان پاسخگویی و فرصت اصلاح، و میان نظم اجتماعی و رشد انسانی توازن برقرار کند. دادرسی افتراقی دقیقاً در همین نقطه معنا پیدا می‌کند؛ جایی که عدالت نه در شدت مجازات، بلکه در تناسب پاسخ با نیازهای واقعی فرد و جامعه تعریف می‌شود.

از منظر نظری نیز می‌توان نتیجه گرفت که گذار از عدالت کیفری سنتی به عدالت حمایتی بیانگر تحول عمیق در فلسفه حقوق کیفری است. عدالت دیگر صرفاً ابزاری برای کنترل جرم نیست، criminal policy, emphasizing surveillance and sanction over rehabilitation (Garland, 2001). However, criminological research gradually revealed that such models were ill-suited for juveniles, whose cognitive, emotional, and social development differs fundamentally from that of adults. Youth justice scholarship has consistently highlighted that adolescents are in a formative stage of identity construction and are particularly vulnerable to stigmatization and institutional labeling (Hopkins Burke, 2016). These findings, combined with normative critiques of retributive justice, have challenged the adequacy of traditional responses and paved the way for differentiated procedures that acknowledge developmental realities and prioritize reintegration over exclusion.

The theoretical underpinnings of differentiated juvenile proceedings are closely linked to evolving conceptions of childhood, responsibility, and vulnerability in both international and domestic law. International human rights instruments define the child broadly as a person under the age of eighteen, while recognizing that domestic legal systems may determine the age of majority differently (Tobin, 2019). Interpretations of Article 1 of the Convention on the Rights of the Child further emphasize that legal systems must account for the best interests of the child in all judicial actions (Lansdown & Vaghri, 2016). At the philosophical level, communicative theories of punishment argue that criminal sanctions should serve as moral dialogue aimed at restoring the offender's relationship with the community rather than merely inflicting suffering (Duff, 2001). Such perspectives support a model in which juvenile accountability is expressed through guidance, dialogue, and reintegration. Restorative justice theory deepens this approach by reframing crime as harm to relationships rather than solely as a breach of law, advocating processes that encourage responsibility, reparation, and community participation (Zehr, 2015). Similarly, responsive regulation theory posits that state intervention should proceed gradually, beginning with supportive and restorative measures before escalating to coercive sanctions (Braithwaite, 2002). Together, these theoretical currents justify a differentiated juvenile justice model that diverges structurally and substantively from adult criminal procedure.

A further intellectual foundation for protective juvenile justice emerges from victimology and the recognition of child vulnerability. Early victimological scholarship highlighted the complex relationship between victimization and offending, noting that individuals exposed to harm are often at greater risk of later

criminal involvement (Fattah, 1991). Contemporary analyses have emphasized that children occupy a particularly vulnerable social position due to dependency, limited agency, and exposure to structural inequalities (Walklate, 2007). Empirical studies demonstrate that prior victimization significantly increases the likelihood of delinquent behavior among youth (Cyr, 2022). These insights challenge simplistic offender-centric narratives and instead suggest that many juveniles in conflict with the law are themselves victims of neglect, violence, or social marginalization. Modern victim-oriented approaches also stress the importance of providing psychological and procedural support within the justice system (Wemmers, 2017). When applied to juvenile justice, these perspectives underscore the necessity of holistic intervention, integrating legal, social, and therapeutic responses. Consequently, differentiated proceedings must address not only the offense but also the broader context of the child's lived experience. Within the Iranian legal system, the gradual shift toward protective juvenile justice reflects both internal doctrinal developments and engagement with international standards. Analyses of recent child protection legislation indicate a move toward recognizing children at risk and establishing preventive mechanisms that extend beyond post-offense punishment (Taghizadeh Zanouqi, 2020). Iranian criminal law scholarship has increasingly emphasized the pedagogical dimension of sanctions applied to minors, arguing for proportionality and developmental sensitivity (Sattari, 2025). Discussions in contemporary general criminal law literature have similarly highlighted the need to align accountability with cognitive and social maturity (Sabzavarinezhad & Sabzavarinezhad, 2025). Moreover, doctrinal reflections on criminal responsibility in Islamic jurisprudence provide conceptual space for linking culpability to discernment

and growth rather than purely chronological age (Mohaghegh Damad, 2025). These domestic intellectual resources demonstrate that protective juvenile justice can be grounded in local legal traditions rather than understood solely as an imported model. Comparative reflections on criminal policy further indicate that sustainable reform requires integration between judicial mechanisms and broader social support structures (Samim, 2024). Contemporary Iranian scholarship on general criminal law has also recognized that effective juvenile justice reform necessitates a shift from sanction-driven responses toward socially embedded, rehabilitative frameworks (Saki, 2024). Collectively, these developments illustrate a transition in Iranian policy discourse from punitive uniformity to differentiated and supportive intervention. Despite these advancements, the transition from traditional to protective justice is neither automatic nor complete. The persistence of security-oriented paradigms and punitive expectations continues to exert pressure on juvenile justice systems. Critical criminological perspectives caution that under conditions of perceived social threat, states may revert to harsher control strategies even within reformed legal frameworks (Zedner, 2007). Sentencing theory likewise reminds us that proportionality and fairness must be balanced against rehabilitative aspirations (Ashworth, 2015). The challenge for juvenile justice reform, therefore, lies in maintaining a principled commitment to developmental sensitivity while ensuring accountability and social protection. A protective justice model must navigate tensions between individual rights, community safety, and institutional capacity. Its success depends not only on statutory provisions but also on professional training, inter-agency coordination, and cultural acceptance of rehabilitative ideals. As juvenile justice becomes more specialized, the

legitimacy of differentiated procedures will hinge on their demonstrable capacity to reduce recidivism, protect victims, and promote constructive reintegration.

In conclusion, the evolution of juvenile justice toward a protective and differentiated framework reflects a profound reorientation in the philosophy and practice of criminal law. The move away from purely punitive logic toward developmental sensitivity, restorative engagement, and preventive intervention marks a significant step in aligning justice with the realities of childhood and adolescence. By recognizing the unique vulnerabilities and capacities of young people, differentiated juvenile proceedings aim to balance responsibility with opportunity, accountability with support, and social order with human dignity. The ongoing task for policymakers and practitioners is to consolidate these reforms, ensure their consistent implementation, and embed protective principles within the broader architecture of criminal justice.

References

- Ashworth, A. (2015). *Sentencing and Criminal Justice* (6 ed.). Cambridge University Press.
- Braithwaite, J. (2002). *Restorative Justice and Responsive Regulation*. Oxford University Press.
- Cyr, K. (2022). Child Vulnerability and Victimization Risk. *Journal of Child Protection Studies*, 14(1), 45-63.
- Duff, R. A. (2001). *Punishment, Communication, and Community*. Oxford University Press.
- Fattah, E. A. (1991). *Understanding Criminal Victimization*. Prentice Hall.
- Garland, D. (2001). *The Culture of Control: Crime and Social Order in Contemporary Society*. University of Chicago Press.
- Hopkins Burke, R. (2016). *Youth Justice: Theory and Practice*. Routledge.
- Katouzian, N. (2021). *General Criminal Law* (28th ed.). Ganj-e Danesh Publications.
- Lansdown, G., & Vaghri, Z. (2016). Interpretation of Article 1 of the Convention on the Rights of the Child. *International Journal of Children's Rights*, 24(3), 569-587.
- Mohaghegh Damad, S. M. (2025). *Jurisprudential rules in criminal law*. Islamic Sciences Publishing.

- Packer, H. L. (1968). *The Limits of the Criminal Sanction*. Stanford University Press.
- Sabzavarinezhad, H., & Sabzavarinezhad, A. (2025). *General Criminal Law* (Vol. 3). Majd Publications.
- Saki, M. R. (2024). *General Criminal Law: Four Books in One Volume*. Khorsandi.
- Samim, R. (2024). Criminal protection of public property in Afghan criminal law. The 6th International Conference on Modern Studies in Humanities and Social Sciences,
- Sattari, B. (2025). *Comprehensive Description of General Criminal Law* (7th ed.). Arshad Publications.
- Taghizadeh Zanoouqi, M. (2020). The Evolution of Child Protection Law in Iran: A Critical Analysis of the 2019 Act. *Iranian Journal of Criminal Law Studies*, 12(2), 89-115.
- Tobin, J. (2019). *The UN Convention on the Rights of the Child: A Commentary*. Oxford University Press.
- Walklate, S. (2007). *Imagining the Victim of Crime*. Open University Press.
- Wemmers, J.-A. (2017). *Victims in the Criminal Justice System*. Routledge.
- Zedner, L. (2007). Pre-crime and Post-criminology? *Theoretical Criminology*, 11(2), 261-281.
- Zehr, H. (2015). *The Little Book of Restorative Justice*. Good Books.